میزان شناخت

سیدان، سید جعفر

کیهان فرهنگى همواره سعى کرده است تا محل مناسبى باشد براى برخوردهاى فکرى و ارائه آرا و نظریات گوناگون از سوى صاحبان اندیشه و متفکران کشور، و صفحات آن بسترى مطلوب براى رشد و بالندگى بحث‏هاى نظرى و ایجاد جریانى متناسب با حوادث و مسائل و مشکلات اندیشه‏اى جامعه پرتحول ما.و در نهایت مى‏کوشد به سهم خود در حل مشکلات فکرى، ارتقاء و پیشرفت اینگونه مباحث مفید باشد.بدین منظور براى دستیابى به مقالاتى که عرصه‏هاى تازه و نو بگشایند، چشم دوخته است.این درست است که در این ارتباط تجربه‏اى نه چندان شیرین داشته، اما بر این اعتقاد است که باید از تجارب راه پیموده براى آنچه مانده، سود جست.

مجددا از همه صاحبنظران و متفکران دعوت مى‏کنیم، تا در مباحثات و برخوردهاى فکرى شرکت جویند و در انجام این مهم که بارورى و تناورى نهال تفکر را در کشور به دنبال خواهد داشت، از یاورى و مدد رسانى به این نشریه دریغ نورزند.نوشته ذیل، بحثى پیرامون تفکیک کلام وحى از فلسفه است که با عنوان«میزان شناخت»از نظر خوانندگان ارجمند مى‏گذرد.

با توجه به اهمیت و ارزش بینش و شناخت و اینکه شناخت صحیح مهمترین امتیاز انسان است.مرورى به اختصار، به میزان شناخت در اهم مکتبهاى بشرى نموده و سپس با ارائه میزان صحیح به مقایسه بعضى از نتایج روشهاى مختلف مى‏پردازیم.با اینکه ارزش و سندیت ادراک و تعقل فى الجمله مورد قبول مکتبهاى مختلف است، با این حال دانشمندان و تحقیق کنندگان در حقایق هستى و جهان، به میزانهاى گوناگون براى شناخت صحیح نظر داده‏اند.

1-مکتب مادیون:میزان رسیدن به واقع و حقیقت در نظر مادیون، حس و تجربه است.اینان مى‏گویند افکار و آرایى که بر اساس تجربه و حس مشخص گردیده است مورد قبول است و بس.در جواب نظریه فوق با توجه به اینکه حواس نقش مهمى در رسیدن به بسیارى از حقایق دارد تا آنجا که گفته‏اند «من فقد حسا فقد علما» 1 دلائل متعددى بطلان گفتار مادیون را روشن مى‏سازد که اکنون بعضى از آنها را متذکر مى‏شویم.

الف:خطاى حواس از مسائل بدیهى و قطعى و مورد قبول همه است، بنابراین حس خود نیازمند به میزان و وسیله سنجش دیگرى است.

ب:قواعد و قوانین کلیه‏اى که در علوم مختلف مانند حساب و هندسه و طبیعیات و سایر علوم مورد قبول همه عقلاست کلى است در حالى که تمامى افراد آن قوانین، یک به یک حس نشده و به وسیله حس بررسى شده است.

2-مکتب صوفیان:در نظر متصوفه با توجه به ارزش درک و تعقل در بسیارى از مسائل عادى، میزان شناخت و وسیله رسیدن به واقعیتهاى جهان، کشف و مکاشفه است و گویند پاى استدلالیان چوبین بود.اینان معتقدند که قسمتى از حقایق مهم هستى را جز با کشف و شهود نمى‏توان فهمید و لذا اهل استدلال را در بسیارى از مسائل عاجز و راجل دانسته و مى‏گویند راه رسیدن به آن حقایق مهمه«طوروراء طور العقل.» 2

نظریه این گروه نیز مخدوش و ناتمام است با توجه به اینکه احیانا کشف و شهود مى‏تواند حقیقتى را بیابد ولى نمى‏تواند میزان رسیدن به حقایق باشد.زیرا اولا در بسیارى از موارد، مکاشفات افراد با یکدیگر متفاوت و متضاد است بنابراین براى تمیز درست از نادرست به میزانى غیر از مکاشفه نیازمند خواهد بود.

ثانیا احتمال اینکه آنچه در مکاشفه مشاهده شده است اثر همان ریاضت‏ها و مقدمات مکاشفات باشد، نه رسیدن به واقع، بسیار است.مانند آثارى که از استعمال بعضى از ادویه حاصل مى‏شود که اثر ادویه است نه بیانگر واقع.

3-مکتب فلاسفه:در روش فلسفى تنها عقل میزان شناخت حقایق است و در این مکتب آنچه با تعقل و استدلال به دست نیاید از اعتبار ساقط است و نمى‏توان آن را پذیرفت و در این روش مانند روشهاى قبلى، شرع و مکتب وحى نفیا و اثباتا مطرح نیست یعنى یک فیلسوف بر اساس برهان و استدلال حرکت مى‏کند و موافقت و مخالفت، نتیجه روش او با شرع مورد توجه نمى‏باشد و در خصوص فلاسفه اسلامى به اختصار نکته‏اى در همین نوشته آمده است که خواهید خواند. یکى از اشکالاتى که در مورد روش فلسفى به نظر مى‏رسد این است که گفته مى‏شود، عقل هر کجا راه یابد به معناى واقعى کلمه هر چه را درک نموده و حکم نماید بدون تردید مورد قبول و پذیرش است.اما از طرفى با اعتراف بسیارى از عقلا و به حکم اختلاف اصولى و اساسى در حد تضاد، آن هم در اکثر مسائل مهم که با مراجعه به هر کتاب فلسفى مشخص است، روشن مى‏شود که عقل در همه مسائل راه ندارد و شعاع روشنگر عقل محدود و بسیارى از مسائل مهم از پوشش نور عقل خارج است.و نیز بسیارى از مسائل که در محدوده عقل مى‏باشد زمینه‏هاى وصولى عقل به آن حقایق بسیار دقیق است تا آنجا که بندرت توفیق رسیدن به آنها براى بزرگان بشر دست مى‏دهد از این جهت به این نتیجه مى‏رسیم که کاربرد عقل، کاربرد محدودى است و نمى‏توان در همه مسائل از آن استفاده کرد و آن را میزان کامل و کافى دانست.تضاد مبانى و نظریات شیخ اشراق و شیخ الفلاسفه ابن سینا و آخوند ملاصدرا و دیگر فلاسفه در اکثر مسائل مهم علم، اراده، حدوث و قدم، فاعلیت حضرت حق، حرکت در جوهر، اتحاد عاقل و معقول، اصالت وجود، تشکیک، وحدت وجود، مسئله روح، کیفیت حشر و معاد و دیگر مسائل فلسفى کاملا این روش را مخطور و ناامن مى‏نمایاند.

از آنچه که گذشت نتیجه گرفته مى‏شود که حجیّت عقل به جاى خود محفوظ، ولى نکته قابل توجه این است که کاربرد عقل محدود است و نمى‏توان با این کاربرد محدود در همه مباحث و مسائل مطمئنا به او تکیه کرد.بنابراین روشن است که راه صحیح در رسیدن به حقایق هستى و جهان در محدوده مستقلاّت عقلیه که عموما در آن متفقند، همان اتکاى به عقل است و بعد از اعتقاد به خداوند متعال و رسالت خاتم انبیاء ص و مکتب وحى که با همین عقل فطرى ثابت مى‏شود راه اطمینان بخش و صحیح همان تدبّر در وحى است.و آنچه از وحى روشن و معتبر سندا و دلالتا روشن استفاده شود، همان حق و حقیقت است.در غیر این صورت خطر اشتباهات بزرگ براى انسان بسیار خواهد بود به همین مطلب مرحوم شیخ بزرگوار، شیخ انصارى(ره)در بحث قطع در کتاب شریف رسائل توجه داده‏اند، آنجا که پس از منع اکید از اتکا، به براهین عقلیه و اقیسه مختلفه در استنباط احکام فرموده‏اند«و اوجب من ذلک ترک الخوض فى المطالب العقلیه النظریه لادراک ما یتعلق باصول الدین فانه تعریض للهلاک الدائم و العذاب الخالد و قد اشیر الى ذلک عند النهى عن الخوض فى مسئلة القضاء و القدر.» 3

در این قسمت از بحث، تذکر سه مطلب لازم به نظر مى‏رسد.

1.اگر گفته شود اختلاف فلاسفه در مسائل مختلف را نمى‏توان دلیل بر نادرستى و عدم اطمینان به روش فلسفى دانست همانطور که اختلاف فقها را نمى‏توان دلیل بر نادرستى فقه و فقاهت به شمار آورد. مقایسه بین روش فلاسفه و فقها در جهت مورد نظر، مقایسه صحیحى نیست زیرا اولا فلاسفه مدعى قطع واقع و رسیدن به حقیقت مى‏باشند ولى با توجه به اختلاف شدیدشان با یکدیگر با توجه به آنچه گفته شد قطع‏آور نخواهد بود.اما فقها مدعى قطع نبوده و اختلافشان چیزى را بر خلاف مدعاى آنها ثابت نمى‏کند بلکه مى‏گویند که استنباط ما در بسیارى از موارد برایمان اطمینان‏آور است.ثانیا فقها، بر اساس تکلیفى که دارند عمل نموده‏اند.تکلیفى قطعى و یقینى.و آن مراجعه به کتاب و سنت و فرموده‏هاى عترت اوست، تمسک به دو ثقل عظیم جسته‏اند و اگر در استنباط آنها اشتباهى پیش آید معذورند، چه اینکه راهى جز همین ندارند.به خلاف فلاسفه که مدعى رسیدن به واقع مى‏باشند و چون در ارتباط با عقائد و معارف هستند باید راهشان یقینى باشد و اگر یک در هزار احتمال خلاف واقع دهند باید از آن اعتقاد صرف نظر نموده و واقع را همانطور که هست به اجمال و ابهام و هر آنچه که هست معتقد گردند بلکه با توجه به پذیرش وحى باید به تدبر در وحى بپردازند.

2.از مرحوم شیخ بزرگوار شیخ انصارى-اعلى الله‏

مقامه الشریف-نقل شده است که پرهیز از استدلالات عقلیه در اصول دین لازم است در حالى که فقها مى‏فرمایند در اصول دین تقلید جایز نیست.

این دو مطلب را چگونه با یکدیگر جمع نموده و تبیین نمائیم.مى‏گوئیم این دو مطلب با یکدیگر منافات ندارد، زیرا اضافه بر اینکه اجتهاد در بعضى از موارد بر اساس مدارک نقلى مانند معاد و امامت است-منظور از نفى استدلالات عقلیه در اصول دین نفى مستقلات عقلیه نیست بلکه حجت بودن مستقلات عقلیه قطعى و روشن است-بنابراین لزوم اجتهاد در اصول دین یکى از این دو معنى است. الف:اصول دین بر اساس مستقلات عقلیه و عقل فطرى باشد مانند مسئله توحید و نبوت.ب:اصول دین بر اساس مدارک معتبره و مستند باشد مانند مسئله معاد و امامت.در هر حال در اصول دین تقلید و تبعیت از نظر دیگران جایز نیست بلکه خود فهمیدن و رسیدن به مطلب به صورت شکوفایى عقل فطرى است.گر چه با تذکر مذکر باشد مانند مسائل مربوط به توحید و نبوت و یا به صورت فهمیدن مطالب در سطوح مختلف از کتاب و سنت.

3.اگر گفته شود آنچه در مورد فلاسفه گفته شد که وحى و مدارک شرعى نفیا و اثباتا براى آنها مطرح نیست، نسبت به فلاسفه غیر اسلامى و یا بطور کلى درباره اساس روش فلسفى به معناى خاص کلمه است، همانطور که فیلسوف شهیر حاج ملاهادى سبزوارى در شرح منظومه خود-قسمت فلسفه، صفحه 68-فرموده است.

«قولنا المتصدین لمعرفة الحقایق و هم اربع فرق لانهم اما ان یصلوا الیها بمجرد الفکرا و بمجرد تصفیة النفس بالتخلیة و التحلیة او بالجمع بینهما فالجامعون هم الاشراقیون و المصفّون هم الصوفیه و المقصرون على الفکرا ما یواظبون موافقة اوضاع ملة الادیان و هم المتکلمون او یبحثون على الاطلاق و هم المشائون و الفکر مشى العقل اذا الفکر حرکة من المطالب الى المبادى و من المبادى الى المطالب» 4 ولى فلاسفه اسلامى، مکررا تصریح کرده‏اند، فلسفه‏اى که بر خلاف شرع و شریعت باشد مطرودند و خود متعبد به موازین شرعى بوده‏اند.

مى‏گوئیم جمعى از فلاسفه اسلامى با تسلط و اطلاع کامل نسبت به مبانى فلسفى، تنها در مسائل و مباحثى که در ارتباط با مسائل اسلامى نیست و یا احیانا توافق دارد، از آن مباحث استفاده کرده‏اند ولى در مواردى که موافقت با موازین و مدارک وحى ندارد کاملا متعبد به وحى و جانب مکتب وحى را گرفته و به آن معتقدند.البته چنین افرادى در حقیقت همان فقیه در دین و عالم ربانى هستند و جمعى دیگر از فلاسفه اسلامى با اینکه تقید به اسلام دارند، عملا در مباحث علمى، افکار و آراى نوابغ و بزرگان بشرى را محور قرار داده‏اند و به تفکر خود در مسائل مختلف تکیه مى‏کنند تا آنجا که اگر نتایج حاصله از مکتب وحى با افکار آنان موافق نباشد به تأویل و توجیه مدارک وحى مى‏پردازند.که مطلب پایان مقاله یکى از شواهد این گفتار است.

4-مکتب عرفان و اشراق، عرفا و اشراقیون با تفاوتى که دارند در این جهت مشترکند که بین عقل و کشف جمع نموده و به هر دو-هر یک را در حدى-بها داده‏اند، نه به این معنى که باید عقل و کشف همراه با هم در همه موارد باشند و براى کشف حقایق، هم عقل و هم کشف، مثبت و شاهد باشد بلکه هر یک در هر موردى که راه یابد مورد قبول و پذیرش است.

از مطالب گذشته، روشن مى‏شود که این روش هم مخدوش و اشکالاتى که در روش دوم و سوم گفته شد در این مورد نیز صادق است.اینان بیشتر از فلاسفه به تأویل و توجیه آیات و روایات پرداخته و براى اثبات نظرات خود به متشابهات از آیات و احادیث تمسک مى‏نمایند.

نتیجه:با توجه به آنچه که گذشت درمى‏یابیم، میزان در کشف حقایق عقل فطرتى است و به اصطلاح در حدود مستقلات عقلیه.عقل حجتى است قطعى و آنگاه که به وسیله همین عقل فطرى به مکتب وحى راه پیدا کرده و به خداوند و رسالت معتقد شدیم، میزان همان مکتب وحى خواهد بود که باید در آن تدبر نموده و از آن بهره‏مند شد.همانند کسى که در پناه نور شمع در بیابان تاریک پر از سنگ و خار و گوهرهایى ارزنده، به جستجوى گوهرهاى نفیس پرداخته آنگاه با منبعى بسیار نورانى مواجه شده باشد بدیهى است که در این صورت باید هر چه بهتر از پرتو آن نور استفاده نماید.

ناگفته نماند که در بررسى و استفاده از مکتب وحى و گفتار مستند و روشن آن به مطالبى که مخالف عقل فطرى باشد برخورد نخواهیم کرد، و اگر در مقابل مطالب مستفاد از قرآن و حدیث استدلالاتى از دانشمندان و فلاسفه که خود با یکدیگر در آنها اختلاف دارند، قرار گیرد، بدیهى است آنچه مستفاد از مکتب وحى است بدون هیچ گونه توجیه و تأویلى مورد قبول است، چرا که آنچه به نام استدلالات عقلى در مقابل هم قرار گرفته است.احتمال خطا در هر یک بلکه احیانا در همه آنها وجود دارد و به همین حقیقت تعقل و تفکر و تمسک به کتاب و عترت-مکتب وحى-با توجه به توضیحاتى که قبلا گفته شد مکرر در مکرر در قرآن و حدیث ارشاد شده است که به بعضى از آنها اشاره مى‏شود.

1.«اولم یتفکروا فى انفسهم ما خلق الله السموات و

الارض و ما بینهما الا بالحق و اجل مسمى و ان کثیرا من الناس بلقاء ربهم لکافرون» 5

2.«ما آتیکم الرسول فخذوه ما نهکم عنه فانتهوا» 6

3.«عن ابیعبد الله علیه السلام قال حجت الله على العباد النبى و الحجة فیما بین العباد و بین الله العقل» 7

4.«یا هشام ما بعث الله انبیائه و رسله الى عباده الا لیعقلوا عن الله» 8

5.«من اخذ دینه من کتاب الله و سنة نبیه صلوات الله علیه و آله زالت الجبال قبل ان یزول و من اخذ دینه من افواه الرجال ردته الرجال» 9

بعد از ارائه میزان صحیح در رسیدن به حقایق، به مقایسه بعضى از نتایج روش صحیح(تعقل و تدبر در مکتب وحى)با نتیجه بعضى از مکتبهاى بشرى مى‏پردازیم.

از مسائلى که به خوبى تضاد بین مستفاد از قرآن و حدیث را با حاصل افکار فلاسفه و عرفا روشن مى‏سازد، مسئله معاد است.در بررسى مسئله معاد ابتدا به قرآن و حدیث مراجعه نموده به دقت آنچه از قرآن و حدیث معتبر استفاده مى‏شود به دست آورده تا از غیر مکتب وحى مغز و قلب خود را اشباع نکرده باشیم و سپس نظریه فیلسوف شهیر آخوند ملاصدرا را که روش فلسفى و عرفانى ایشان در قرون اخیر محور فلسفه و عرفان است تشریح مى‏کنیم، آنگاه مغایرت آن را با مستفاد از آیات شریفه قرآن و احادیث معتبره در مى‏یابیم و در نهایت بعضى از تأویلات این فیلسوف شهیر را در این بحث ملاحظه مى‏کنیم.

از بررسى آیات و احادیث در خصوص جسمانى بودن معاد همانطور که خواهیم دید به صراحت استفاده مى‏شود که در عالم نشأة قیامت بدنهاى عنصرى خاکى-که از اجزاى بدنهاى دنیوى انسان است-در ارتباط با ارواح بوده و محشور مى‏شوند نه اینکه در عالم قیامت فقط ارواح باشند و بس، یا آنکه ارواح با صورى جسمانى که فقط داراى مقدار هستند و نفس آنها را انشا نموده در ارتباط و از عناصر مادى این عالم هرگز اثرى در قیامت نباشد.

بررسى آیات قرآن:آیات قرآن در این مورد بسیار و متعدد است که بعضى از آنها را متذکر مى‏شویم.

1.سوره یس آیه 78 و 79«و ضرب لنا مثلا و نسى خلقه قال من یحى العظام و هى رمیم.قل یحییها الذى انشاها اول مره و هو بکل خلق علیم.»

در این آیه شریف به صراحت احیا و زنده ساختن همان استخوان پوسیده و پودر شده را اعلام فرموده است و به قدرت خود که این استخوانها نبوده و او را موجود ساخته توجه داده است.

2.«ایحسب الانسان ان لن نجمع عظامه»در این‏

آیه شریفه پندار نادرست انسان منکر قیامت که انکار جمع استخوانهاى از بین رفته را نموده است نکوهش فرموده و جمع عظام و استخوانهاى پوسیده را که فرع بر تفرق آنهاست با همین نکوهش ابلاغ کرده است.

3.«و انظر الى العظام کیف ننشزها ثم نکسوها لحما فلما تبین له قال اعلم ان الله على کل شى قدیر».

این آیه شریفه بخوبى معاد را مجسم نموده و زنده شدن پس از صد سال متلاشى شدن مرکب عزیر را به صورت روئیدن گوشت بر استخوانها نشان داده است و به صراحت ارتباط روح را با همین اجزاى دنیوى ابلاغ فرموده است.

4.«ان الله یبعث من فى القبور»، بدیهى است که ارواح در قبور نمى‏باشند و همان بدنهاى پوسیده شده در قبرهایند که زنده مى‏شوند.

نمونه‏اى از احادیث:روایات معتبر در این مورد نیز مانند آیات قرآن بسیار است که بعضى از آنها ذیلا ذکر مى‏شود.

1.«فى الاحتجاج عن الصادق علیه السلام انه سئل عن الناس ایحشرون عراة قال علیه السلام بل یحشرون فى اکفانهم قیل أنى لهم بالاکفان قال علیه السلام ان الذى احیا ابدانهم جدد اکفانهم». 10

2.«و فیه عنه علیه السلام اذا اراد اللّه ان یبعث الخلق مطر السماء على الارضین اربعین صباحا فا جتمعت الاوصال و تنبت اللحوم.» 11

3.«فى الاحتجاج عن الصادق علیه السلام اتى جبرئیل الى رسول اللّه ص فاخذه و اخرجه الى البقیع فانتهى الى قبر فصوت بصاحبه فقال قم باذن اللّه تعالى فخرج منه رجل ابیض الرأس و اللحیه یمسح التراب عن وجهه و هو یقول الحمد للّه و اللّه اکبر و قال جبرئیل عد باذن اللّه ثم انتهى الى قبر آخر فقال قم باذن اللّه فخرج منه رجل مسودّ الوجه و هو یقول یا حسرتاه و یا ثبوراه ثم قال جبرئیل عدالى ما کنت باذن اللّه فقال یا محمد هکذا یحشرون یوم القیمه» 12

از مجموعه آیات و روایاتى که به عنوان نمونه‏اى از آیات و روایات است به خوبى استفاده شد که در نشأة قیامت، روح انسانها با بدن عنصرى مادى دنیوى محشور مى‏شود.

نظر آخوند ملاصدرا در مسئله معاد جسمانى با توجه به اینکه آخوند ملاصدرا فیلسوف شهیر، در موارد بسیارى تصریح مى‏کند به اینکه معاد در معاد آنچه عود مى‏کند در قیامت همین بدن است به عین همین بدن ولى مکرر تصریح کرده است که مقصود از عین این بدن، بدن عنصرى مادى نیست.بلکه صورت بدون ماده است که قائم به نفس و انشاء شده نفس از ملکات نفسانى است و این صورت که نشان دهنده انسان دنیوى براى متوسطین از مردم است و انسانهاى کامل فقط روح آنها در آن نشئه مى‏باشد.

اکنون قسمتى از عبارات آخوند ملاصدرا را یادآور مى‏شویم.

1-فکل جوهر نفسانى مفارق یلزم شبح مثالى ینشأ منه بحسب ملکاته و اخلاقه و هیآته النفسانیه بلا مدخلیة الاستعدادات و حرکات المواد کما فى هذا العالم شیئا فشیئا الى ان قال فان قلت النصوص القرآنیه دالة على ان البدن الاخروى لکل انسان هو بعینه هذا لبدن الدنیا وى له قلنا نعم و لکن من حیث الصورة لا من حیث الماده و تمام کل شیى بصورته لا بمادته 13

2-و در صفحه 135 ج 9 اسفار طبع بیروت مى‏گوید:«و انزل من هذه المرتبة من الاعتقاد فى باب المعاد و حشر الاجساد اعتقاد علماء الکلام کالامام الرازى و نظراته بناء على ان المعاد عندهم عبارة عن جمع متفرقات اجزاء مادیه لاعضاء اصلیه باقیة عندهم الى ان قال و لا یخفى على ذى بصیرة ان النشأة الثانیه طور آخر من الوجود یباین هذا الطور المخلوق عن التراب و الماء و الطین و ان الموت و البعث ابتداء حرکة الوجود الى الله او القرب منه لا العود الى الخلقة المادیة و البدن الترابیة الکثیفه الظلمانى».

و در صفحه 24 و 21 و 148 و 153 و 156 و 158 و 165 و 174 و 176 و 178 از همان ج 9 اسفار مطلب فوق به وضوح نیز بیان شده است.

از آنچه گفته شد به خوبى و روشنى تغایر مستفاد از قرآن کریم و احادیث معتبر و گفتار آخوند ملاصدرا مشخص گردید.آرى آخوند ملاصدرا اسم جسم و جسمانى و همین بدن و امثال آن را بسیار آورده است، اما تصریح نموده است که مقصود از این بدن، بدن عنصرى مادى نیست.

در تتمه این بحث، گفتار سه شخصیت ارزنده علم و تقوى مرحوم آیت الله آقاى میرزا احمد آشتیانى و آیت الله حاج شیخ محمد تقى آملى و مرحوم آیت الله سید احمد خوانسارى که بخوبى مطلب را تشریح کرده و مخالفت نظریه آخوند ملاصدرا را با مستفاد از شرع کتاب و سنت تصریح نموده‏اند نقل مى‏گردد.

1-مرحوم آقاى آمیرزا احمد آشتیانى در کتاب لوامع الحقایق بعد از اثبات اصل معاد مى‏گوید:«الثانى انه بعد ما ثبت بحکم العقل و النقل لزوم المعاد و یوم الجزاء وقع البحث فى ان ما ینتقل الیه الارواح فى القیامة الکبرى و یوم الحساب هل هو عین الابدان الدنیویه البالیة العنصریه بشمل شتاتها و جمع جهاتها بامره تبارک و تعالى کما یقتضیه الاعتبار حیث ان النفس خالفت او اطاعت و انقادت لما کانت بتلک الجوارح فحسن المجازات و کمال المکانات بان یکون المجازى عین من اطاع او عصى ام لا بل تنتقل الى صورة مجردة تعلمیه ذات امتداد نظیر القوالب المثالیته و الصور المرآتیه»بعد مى‏فرماید:«ما وقع التصریح به فى القرآن الکریم هو الاول کما فى جواب سئوال ابراهیم علیه السلام حیث قال‏رب ارنى کیف تحى الموتىو قوله تعالى فى جواب (ایحسب الانسان ان لن نجمع عظامه بلى قادرین على ان نسوى بنانه)و قوله عز شأنه فى جواب سؤال من یحیى العظام و هى رمیم قل یحیها الذى انشأها اول مرة و هو بکل خلق علیم و غیر ذلک من الآیات»سپس اضافه مى‏کند:«و لکن جماعة من اهل الحکمة المتعارفه ذهبوا الشبهة عرضت لهم الى الثانى و لا بدلنا من حلها و دفعها بعون الله تعالى».آنگاه خلاصه از مسلک آخوند ملاصدرا را آورده و انتقاد نموده، مى‏فرماید:انگار معاد جسمانى و عود ارواح به اجسام که عقل هم مساعد اوست مخالف نص قرآن بلکه جمیع ادیان و انکار ضرورى اسلام است و خداوند ما را از لغزشهاى وهم و فکرهاى شیطان نگهدارد و عبارت عربى در صفحه 44 کتاب لوامع الحقایق چنین است.«فانکار المعاد الجسمانى و عود الارواح الى الاجسام الذى یساعده العقل السلیم یخالف نص القرآن بل جمیع الادیان و انکار لما هو ضرورى الاسلام اعاذنا الله تعالى من زلات الاوهام و تسویلات الشیطان».

2-مرحوم آیت الله حاج سید احمد خوانسارى، علا و پارسا در درر العقائد در بحث معاد فرموده است. ثم ان البدن المحشور فى یوم النشور البدن العنصرى «کما هو صریح الآیات و الاخبار و قد یقال ان المحشور لیس البدن العنصرى بل البدن المثالى المنشأ بانشاء النفس باذن الله تعالى المختلف باختلاف الملکات الحاصله فى الدنیا و فى المقام شبهات تدعوا الى القول المذکور»و بعد آیات و روایات اثبات کننده معاد به معنایى که گفته شد مى‏آورند.

3-مرحوم آیت الله آقاى میرزا محمد تقى آملى عالم ورع، فقیه و فیلسوف در تعلیقه شرح منظومه- درر الفوائد-پس از توضیح و تعلیق بر مختار مصنف مى‏فرماید:هذا غایه ما یمکن ان یقال فى هذه الطریقه و لکن الانصاف انه عین انحصار المعاد بالروحانى لکن بعبارة اخفى فانه بعد فرض کون شیئیة الشى بصورته و ان صورة ذات النفس هو نفسه و ان المادة لدنیویه لمکان عدم مدخلیتها فى قوام الشى لا یحشرو ان المحشور هو النفس غایة الامر امامع انشائها لبدن مثالى قائم بها قیاما صدوریا مجردا من الماده و لوازمها الا المقدار کما فى نفوس المتوسطین من اصحاب الشمال او اصحاب الیمین و اما بدون ذلک ایضا کما فى المقربین و لعمرى ان هذا غیر مطابق مع ما نطق علیه الشرع المقدس على صادعه السلام و التحیه و انا اشهد الله و ملائکته و انبیائه و رسله انى اعتقد فى هذه الساعة و هى ساعة الثلاث من یوم الاحد الرابع عشر من شهر شعبان المعظم سنه 1368 فى امر المعاد الجسمانى بما نطق به القرآن الکریم و اعتقد به محمد صلى الله علیه و آله و الائمه المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین و علیه طبقت الامة الاسلامیه در این سه مقال به شدت نظریه آخوند ملاصدرا رد شده است و همان معاد جسمانى به معناى مورد نظر عموم فقها و محدثین تثبیت گردیده است.

پى‏نوشتها:

(1).هر کس یکى از حواس خود را از دست دهد علمى را از دست داده است.

(2).حالت و گونه‏اى است به غیر حالت و گونه عقل.

(3).واجب‏تر از ترک تکیه به استدلالات عقلیه در احکام، ترک فرو رفتن در مطالب عقلیه نظریه براى درک آنچه مربوط به اصول دین است مى‏باشد که همانا این روش خود را در معرض هلاک دائم و عذاب همیشگى قرار دادن است و به این مطلب اشاره شده است. هنگام نهى از فرو رفتن دو مسئله قضا و قدر.

(4).آنهایى که در جستجوى شناسائى حقائق هستند به چهار گروه تقسیم مى‏شوند.چون آنها یا با فکر فقط براى وصول به حقایق در تلاش‏اند و یا با تصفیه به پاکیزگى از بدیها و سپس به زینت دادن نفس به خوبیها، این معرفت را تحصیل مى‏کنند و یا به جمع بین این دو و آنان که جمع بین فکر و تصفیه نموده‏اند اشراقیون و آنها که به تصفیه تنها پرداخته‏اند صوفیه‏اند و کسانى که به فکر تنها اکتفا نمودند با رعایت ادیان، متکلمین هستند و آنها که به فکر تنها اکتفا نموده بدون قید رعایت ادیان و شرایع فلاسفه مشاء مى‏باشند.

(5).سوره روم آیه 8.آیا فکر نمى‏کنید در خودتان(آیا با خود فکر نمى‏کنید)خلق نکرده است خداوند آسمانها و زمین و آنچه بین آن دو مى‏باشد، مگر به حق و مدتى معین و همانا بسیارى از مردم به لقا پروردگار خود کافرند.

(6).آنچه را که پیامبر براى شما آورده است بگیرید و آنچه را که نهى نموده است ترک نمائید.

(7).اصول کافى ج 2 حدیث 22.کتاب العقل امام ششم علیه السلام فرمودند:حجت خداوند بر مردم پیامبر اکرم ص است و حجت بین بندگان و خداوند عقل است(به وسیله عقل به پیامبر که حجت اللّه است معتقد مى‏شوند)

(8).حضرت موسى بن جعفر علیه السلام به هشام فرمودند:خداوند انبیا و رسولان خود را به سوى مردم نفرستاده است مگر آنکه بگیرند و بیابند از جانب خداوند یعنى یک طریق خداوند بسوى خود قرار داده است و آن پیامبران و رسولانند تا آنکه مطالب حقه الهیه را خلائق از آنها بگیرند.

(9).مقدمه اصول کافى، ج 1:هر که دین خود(عقاید و مسائل گوناگون سعادت بخش)را از کتاب خدا و سنت پیامبر بگیرد گرهها تکان مى‏خورد و آن استوار و پابرجاست و هرکس دین خود را از دهان مردم بگیرد همان مردم او را از آنچه گرفته است دور مى‏سازند.

(10).در کتاب شریف احتجاج طبرسى از حضرت صادق علیه السلام نقل نموده است که از حضرت سئوال شد آیا مردم روز قیامت، عریان محشور مى‏شوند؟حضرت فرمودند محشور مى‏شوند در کفنهاى خود.گفته شد کفنى براى آنها نیست؟فرمود:آن کسى که زنده مى‏سازد بدنهاى آنها را تجدید مى‏نماید کفن‏هاى آنها را.

(11).در همان کتاب احتجاج طبرسى از حضرت صادق علیه السلام نقل نموده است.هنگامى که خداوند بخواهد خلق را زنده سازد، باران بر زمین چهل روز مى‏بارد، آنگاه اعضا جمع شده و استخوانها مى‏روید.

(12).در کتاب شریف احتجاج طبرسى از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده است.جبرئیل آمد نزد رسول اکرم ص و حضرت را به بقیع برد در آنجا به قبرى رسید صاحب آن قبر را صدا زد و گفت برخیز به اذن خداوند از قبر مردى موى سر و صورت سفید شده از قبر برخاست خاک از صورت خود دور مى‏کرد و مى‏گفت خدا بزرگ است و شکر خداى را.جبرئیل گفت:برگرد به اذن خداوند بعد بسوى قبر دیگرى رفت و گفت:برخیز باذن خداوند.مردى صورت سیاه شده برخاست و مى‏گفت:اى واى بر من.جبرئیل گفت:برگرد مانند حالت سابق خود.آنگاه گفت یا محمد این چنین محشور مى‏شوند روز قیامت.

ج 9 اسفار چاپ بیروت ص 31

(13).پس هر جوهر مفارق نفسانى شبحى مثالى لازم دارد که از نفس بحسب ملکاتش انشاء شده است.بدون مدخلیت استعداد است و حرکات مواد آن چنانکه در دنیا مى‏باشد.تا آنکه مى‏فرماید اگر بگویى دلیلهاى قطعى قرآنى اثبات مى‏کند که همین بدن دنیاوى در قیامت خواهد بود گوئیم درست است که بدن دنیایى است و لکن از حیث صورت نه ماده زیرا شیئت شیئى به صورت اوست نه به ماده.